



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

پاتریک مودیانو

# گل‌های ویرانی

ترجمه‌ی محبوبه فهیم کلام

- جهان‌نو -

## مقدمه‌ی مترجم

پاتریک مودیانو، نویسنده‌ی معاصر فرانسوی، سال ۱۹۴۵ از پدری ایتالیایی تبار و مادری بلژیکی در شهر پاریس زاده شد. سال‌های نخستین زندگی‌اش تجارب ناخوشایندی داشت: غیبت مادر به خاطر شغل هنرپیشگی، گذراندن دوران تحصیل در مدرسه‌ی شبانه‌روزی و از دست دادن برادر ده‌ساله‌اش که از لحاظ عاطفی شدیداً به او وابسته بود و او را در کودکی با مفهوم دهشت‌انگیز جدایی و مرگ آشنا کرد. پس از دریافت دیپلم، با تشویق یکی از معلمان‌ش وارد وادی ادبیات شد. سال ۱۹۶۷ نخستین رمان خود، میدان اتوآل، را نوشت. از دیگر آثار برجسته‌ی او می‌توان به گردش در شب، بولوآرهای کمربندی، ویلای دلگیر، خیابان بوتیک‌های خاموش، جوانی، افق و... اشاره کرد.

با خلق آثار ارزشمند ادبی، او موفق به دریافت جایزه‌ی نوبل ۲۰۱۴ شد. گل‌های ویرانی یکی دیگر از آثار ادبی اوست که سال ۱۹۹۱ منتشر شده است.

این اثر آمیزه‌ای از داستان‌ها، مرور برخی وقایع تاریخی، به‌ویژه در دوره‌ی جنگ جهانی دوم و اشغال فرانسه و همچنین تأملات نویسنده درباره‌ی دنیای پیرامون او و نیز موقعیت انسان در جهان آشفته‌ی قرن بیستم است. در مطالعه‌ی این رمان، دو عنصر اساسی توجه مخاطب را به خود جلب می‌کند؛ نخست روایت رویدادها با ذکر دقیق محل وقوع آن‌هاست. تمامی حوادث در پاریس اتفاق می‌افتد و توضیح دقیق جزئیات و ذکر اسامی محله‌ها، باغ‌های معروف و رستوران‌ها موجب می‌شود خواننده احساس کند همراه راوی بوده و پاریس را در سال‌های شصت تجربه کرده است.

آن شب یکشنبه از ماه نوامبر در خیابان ابه دو لپه بودم. از کنار دیوار انجمن ناشنویان می‌گذشتم. سمت چپ آن، برج ناقوس کلیسای سن ژاک دو اوتپه قد علم کرده بود. خاطره‌ی قهوه‌خانه‌ی کنج خیابان سن ژاک که بعد از سینمای اورسولین آن جا می‌رفتیم، در ذهنم نقش بسته بود.

در پیاده‌رو برگ‌های خشک بود، یا برگه‌های سوزانده‌شده‌ی یک فرهنگ لغت قدیم گافیو. آن محله پُر از مدرسه و صومعه بود. چند نام قدیمی به ذهنم رسید: استراپد، کنترسکراپ، تورنفر، پی دو فر... احساس کردم اضطراب دارم. چون مدت‌ها آن جا را ندیده بودم. از هجده سالگی که به دبیرستان مونتییه سن ژنو بودر آن محله می‌رفتم، دیگر با به آن جا نگذاشته بودم. بیش از بیست و پنج سال از آن تاریخ می‌گذشت. احساس می‌کردم همه جا به همان شکل سال‌های آغازین دهه‌ی شصت مانده است؛ انگار در همان دوره آن جا را رها کرده بودند.

خیابان گی لوسک - خیابانی آرام بود که در گذشته سنگ‌فروش‌هایش را کننده و سنگر ساخته بودند - در هتل‌ها مثل دیوار بود و اغلب پنجره‌ها شیشه نداشت، ولی تابلویی با این عنوان روی دیوارش نصب شده بود: هتل آینده. کدام آینده؟ این آینده هم رسید. دانشجوی دهه‌ی سی، که فارغ‌التحصیل دانش‌سرای عالی بود، اتاقی را در این هتل اجاره کرده و شب‌ها هم‌کلاسی‌های قدیمی‌اش را به آن جا دعوت می‌کرد برای دیدن فیلمی در استودیو اورسولین. مجبور بودیم بلوک‌های ساختمانی را دور بزنیم. جلو پنجره‌ی آهنی